

◇ فصلنامه علمی □ پژوهشی زن و فرهنگ

سال چهارم. شماره سیزدهم. پاییز ۱۳۹۱

صفحات: ۵۶ - ۴۳

تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۹/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۱۷

اندیشه پست مدرنیسم و جایگاه زن

فرح نادری*

چکیده

پست مدرنیسم به عنوان یک جنبش فکری عظیم امروزه هنر، سیاست، اقتصاد، علم، فرهنگ، هویت، درمانگری و... را تحت تاثیر قرار داده است. مقاله حاضر به کمک روش اسنادی و تحلیلی ضمن بررسی ابعاد معرفت شناختی و جامعه شناختی پست مدرنیسم، اصول بنیادی آن را معرفی می نماید و به بررسی تاثیرات گوناگون این اندیشه بر دانش روان شناسی به عنوان یک علم میان رشته ای می پردازد. پست مدرنیسم اساساً منطق نفی است و با رد هر بنیان فکری و هر ارزش جاوید و جهانی، بر نسبی گرایی در همه امور تاکید می ورزد. در این راستا هویت به عنوان مهمترین جنبه شخصیت انسانی متأثر از نسبییت گرایی پست مدرنیسم معنایی دگرگون یافته و سایر حوزه □ های تفکر و اندیشه بشری همچون جایگاه زنان و مردان در اجتماع، هویت شخصی و اجتماعی و رویکرد درمانی و... را دچار تغییراتی نموده است.

کلید واژگان: پست مدرنیسم، مدرنیسم، فمینیسم، کثرت گرایی

*دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات خوزستان، استادیار گروه روان شناسی، اهواز، ایران. (نویسنده مسئول):

(ir-ac.srbiau@naderi.f

مقدمه

بحث درباره گرایش‌های پست‌مدرنیسمی^۱، به شکل نوین آن از اواخر دهه ۶۰، عمدتاً از فرانسه سربرآورد و از آنجا به سرزمین‌های دیگر گسترانده شد. از اواخر قرن نوزدهم، در حرکت عظیم مدرن‌سازی و فتح یک‌به‌یک سنگ‌های طبیعت از سوی انسان، تردیدهایی پدیدار شد. نیچه^۲ اولین متفکر بزرگی است که در مقابل همه ارزش‌ها و آرمان‌های مدرن ایستاد و از چند و چون آن‌ها سؤال کرد و کوشید آن‌را مورد نقد و بررسی قرار دهد. با ظهور جنگ جهانی اول و دوم، امید به پیشرفت مطلق در پناه اندیشه مدرنیته مورد شک و تجدید نظر قرار گرفت و بحث درباره اندیشه‌های پسامدرنیستی در ۱۹۶۰ شکل یافت (قبادیان، ۱۳۸۹).

باتوجه به بینش مدرن و پست مدرن پرسش اساسی پژوهش حاضر این است که چرا با وجود آنکه پست مدرن شعار رهایی بشریت از بند سنت □ها، باید □ها و اصول را سر می‌دهد، در رساندن انسان امروزی به کمال و سعادت ناتوان بوده است؟ بر اساس فرضیه‌ی تحلیلی این مقاله، پست مدرنیسم هرچند به نقد مبانی معرفت‌شناختی مدرن پرداخته است، اما با دفاع از تکثر هستی‌شناختی نه تنها نتوانسته بر تعارضات مدرن غلبه کند، بلکه کلیت انسانی رانیز به گونه‌ای التیام‌ناپذیر متکثر ساخته است.

معرفی اندیشه پست مدرن

پست مدرن در فارسی به فرامدرن و پسامدرن نیز ترجمه شده است که منظور شرایط بعد از مدرن و یا مرحله تاریخی بعد از مدرن^۳ است (ایهاب،^۴ ۱۹۸۵). در دهه‌ی ۱۹۸۰، دوران تاخت و تاز، رشد و در عین حال دگرگونی پست‌مدرنیسم آغاز شد؛ تا جایی که در اواخر این دهه، زنجیره‌ای از حرکات خلاق و جدید به وقوع پیوست، که به‌عنوان مختلف، پست‌مدرن خوانده می‌شدند؛ مانند پست‌مدرنیسم ساخت‌گرا، پست‌مدرنیسم محیط‌زیستی، پست‌مدرنیسم اصولی و پست‌مدرنیسم بازسازی‌گرا. از جمله نظریه پردازان و متفکران پست‌مدرنیسم که عمدتاً فرانسوی هستند، می‌توان از چهره‌هایی مثل لیوتار^۵، میشل فوکو^۶، ژان بودریار^۷ و... نام برد (کرباسیان، ۱۳۸۹).

پست مدرن نقد مدرن در فرایند تاریخ مدرنیته است و هرگز نباید آن را با هرگونه ضدیت از مواضع سنتی اشتباه گرفت، هدف متفکران پست مدرن بازگشت به دوران ماقبل از مدرن نیست، زیرا دوران ماقبل از مدرن و مدرن از نگاه پست مدرن □ها، هردو در یک مسئله مشترک است و آن هم این است که هردو به نوعی کلیت ثابت و امر عام و توتالیته قایل هستند. منتها توتالیته دوران ماقبل از مدرن یک کلیت مذهبی است و توتالیته دوران مدرن، عقل‌جدید است. پست‌مدرنیست‌ها با نفی فراروایت‌ها و نفی پیش‌فرض‌های «معرفت‌شناختی نظام‌مند»، در واقع با نفی تقسیم‌بندی‌های کلاسیک و مدرن از مقولات مختلف از جمله زن و مرد، به فمینیست‌ها نیز فرصت ابراز وجود داده‌اند. پست‌مدرن‌ها با نفی حقیقت

1. postmodernism

2. Nietzsche

3. modern

4. Ihab

5. Lyotard

6. Michel Foucau

7. Jean Budrya

های کلان که یکی از خصایص آن تعریف هر چیزی از جمله زن و مرد است، در واقع تعاریف تاریخی، عام و مطلق مقولات مختلف اجتماعی، فرهنگی و... را نفی کرده‌اند و این کمک بزرگی است که پست‌مدرنیسم به ظهور فمینیسم نموده است. منطق پست مدرن اساساً منطق نفی است و نه اثبات یعنی شورش علیه توتالیته عقل روشنگری و افکار و هرگونه حاکمیت مطلق اصول و معیارهای ثابت و عام. اگرچه پست‌مدرنیسم به عقل مدرن پشت کرد، اما روبه سوی مشخصی ندارد (آغاجری، ۱۳۸۰).

با وجود ماهیت شناور و آناشسی گونه این تفکر، باید گفت، این واژه به مفهوم عام کلمه در دهه‌های اخیر به‌طور فزاینده، به پایان دوران شکوفایی مدرنیسم و افول آن پس از اوج ظهورش در قرن بیستم اشاره دارد. به این ترتیب در یک نگاه کلی پست‌مدرنیسم، به‌مثابه‌ی یک پیکره‌ی پیچیده، مبهم، متنوع و چندچهره و یک جریان پرنفوذ و قدرتمند فرهنگی، سیاسی و روشنفکری است؛ که ویژگی اساسی آن، چالش با علم و عقل مدرنیته و دگرترین های جهان مدرن و روایت‌های کلان آن و نقد و اعتراض به بسامدها و دستاوردهای بحران خیز آن است. در واقع عصر پست‌مدرن را می‌توان عصر هویداشدن بحران‌های عمیق فلسفی و معنوی برخاسته از پروژهای روشن‌گری و عصر شکست و گسست در قطعیت‌های مدرنیته‌ی سازمان‌یافته، دانست (کرباسیان، ۱۳۸۹).

نکته مشترک در مورد همه فلاسفه پست مدرن این است که عقلانیت، قطعیت علمی و خردگرایی محض مدرن را زیر سوال می‌برد. از دیدگاه پست مدرن، مشکلات امروز جوامع مدرن مانند کم‌بها شدن حیثیت انسان، بی‌هویتی، بحران فرهنگی، خشونت بیش از حد، جنگ‌های ویرانگر، کم‌رنگ شدن روابط انسانی و بالاخره سیطره تکنولوژی بر زندگی انسانی به سبب شرایطی است که مدرن و بینش مدرن برای انسان به وجود آورده است و برای توجه به آن باید مدرنیته مورد بررسی مجدد قرار گیرد. همه فلاسفه این تفکر در مورد مبانی این نهضت هم رای وهم نظر نیستند، اما بعضی از خطوط فکری مشترک در مورد آنها قابل مشاهده است. نظریات پست‌مدرنیسم و نقد آن از مدرنیسم در موارد زیر قابل بررسی است:

۱- عقلانیت: یکی از وجوه شاخص و عمده نقد پست‌مدرنیسم از مدرنیسم، عقلانیت و خرد اندیشی مدرن است. استینار کوال^۸ از چهره‌های برجسته در زمینه پست مدرن و روان‌شناسی می‌نویسد: عصر مدرن با مفهوم ساده و محدودی از عقلانیت سرو کار داشت که در آن، عقلانیت فنی ابزار - هدف وجه غالب را داراست. در حالیکه در عصر مدرن بر طرح، برنامه ریزی، محاسبه دقیق پیش‌بینی، کنترل و نظارت تاکید دارد، مسولیت زیادی بر دوش عقل و علم نهاده شده بود و تمام مشکلات انسان می‌بایست در دراز مدت به کمک ابزار علم و تکنولوژی مرتفع می‌شد.

نیچه فیلسوف آلمانی در اواخر قرن نوزدهم از افرادی بود که عقل تک‌محوری مدرن را زیر سوال برد، او که به احساس بیش از عقل باور داشت، معتقد بود که عقل خلاقیت زندگی را از بین می‌برد. ماکس وبر^۹ جامعه‌شناس آلمانی معتقد است که عقل نه به رویای فیلسوف در مورد آزادی بلکه به اسارت در قفس آهنین می‌انجامد. زیگموند فروید^{۱۰}

⁸. Stinare quell

⁹. Max weber

¹⁰. Sigmund Freud

روانشناس اتریشی با بیان ضمیر ناخود آگاه، عقل مداری را زیر سوال می برد و نشان می دهد که عقل انسان جزیره کوچکی است در اقیانوس پهناور نیروهای تاریک و ناخود آگاه بشری. فروید ضمیر آگاه و خرد انسان را در سیطره ناخود آگاه می داند (قبادیان، ۱۳۸۹).

۲- ایدئولوژی: در تعریف ایدئولوژی باید گفت: ایدئولوژی بسته بندی کردن ایده ای برای اهداف مشخص سیاسی است، نوعی مکتب که هدفش بسیج مردم برای اهداف سیاسی و آرمان های خاص تحت لوای ایده های معین است. پست مدرن با هر گونه ایدئولوژی مخالف است. اگر مدرنیسم عصر ایدئولوژی آفرین است، پست مدرنیسم عصر پایان ایدئولوژی است. ایدئولوژی های مدرن همچون لیبرالیسم، کمونیسم، ناسیونالیسم، سوسیالیسم و... همه از نظر پست مدرنیسم ها مورد انتقاد است (احمدی، ۱۳۷۵).

۳- کثرت گرایی: مدرنیسم همیشه به دنبال وحدت است، چه در اندیشه و چه در هنر، ولی پست مدرنیسم کثرت گرا است. از نظر پست مدرنیسم امروزه همه چیز مجاز است. جوامع امروزی غرب عمدتاً کثرت گرا هستند و در اکثر شهر ها ی بزرگ نژاد ها و فرهنگ ها مختلف در کنار یکدیگر زندگی می کنند. ساکنان این شهر ها هر روز با گوناگونی های مختلف فرهنگی، نژادی، زبانی، مذهبی، اعتقادی و هنری مواجه هستند. در جوامع سنتی اکثر مردم در بستر فرهنگی واحد و مستقلی به سر می بردند. افراد هر جامعه می توانستند فارغ و بی اعتنا به جوامع بیگانه زندگی کنند. ولی در حال حاضر عصری شروع شده است که در آن همه ما داریم به دنیای واقعیت های متنوع و متکثر عادت می کنیم. همه ما در حال خارج شده از حصار های امنیتی قبایل، سنت ها، ادیان و جهانی های خود و وارد شدن به تمدنی جهانی هستیم (نوذری، ۱۳۸۰).

۴- هویت زن: پست مدرن ها و به تبع آن فمینیست های پست مدرن در پاسخ به ادعای ناتوانی پست مدرنیسم در مواجهه واقعی و همه جانبه با مقوله هویت زن و پرداختن به مسایل مربوط به نابرابری ها و تبعیض های مربوط به زنان، با تأکید بر عنصر ساختارزدایی و نفی تفاوت، خواهان از بین بردن تفاوت های ساختگی، غیر واقعی و تاریخی بین زن و مرد هستند. یکی از اساسی ترین مضامین مبحث پست مدرن، حول واقعیت، یا فقدان واقعیت یا چندگانگی واقعیت می چرخد و هیچ انگاری، مفهومی نیچه ای است که با این معنای سیال و بی ثبات از واقعیت رابطه تنگاتنگی دارد (قبادیان، ۱۳۸۹). فمینیست های پست مدرن معتقدند دامن زدن به تفکر منحصر به فرد یا منحصر به فرد دانستن زنان، یعنی دامن زدن به این نظریه که زنان به مثابه ی موجوداتی غیر و دیگری با مردان متمایز هستند، این تمایز خود به محرومیت زنان منجر می شود (سجادی، ۱۳۸۶).

۵- زبان: از نظر فلاسفه پست مدرن زبان نقش اساسی و تعیین کننده ای در طرز تفکر و اندیشه انسان دارد. مارتین هایدگر^{۱۱} (۱۹۷۶) فیلسوف آلمانی که جزء فلاسفه پست مدرن محسوب می شود معتقد است: انسان در زبان زندگی می کند و همچون زبان است. حضور ما در جهان به زبان وابسته است. برای ما در هر لحظه اموری همچون زبان، دلالت و معنا مطرح می شود (احمدی، ۱۳۷۵).

۶- ساختار شکنی: ساختار شکنی یا ساختارزدایی یکی از خصایص اندیشه پست مدرن است که به نفی هر گونه ساختار نظام مند و منطقی حاکم بر امور و نفی گفتمان و تصورات

¹¹. Martin Hyder

مفروض پیشین می‌اندیشد. گفتمان‌های پست‌مدرن از آن جهت «ساختارشکن» هستند، که ایجاد شک می‌کنند و ما را از عقاید قبلی مربوط به حقیقت، دانش، قدرت، خود و زبان دور می‌سازند. به گمان پست‌مدرن‌ها، حقایق اعم از حقایق معرفتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و از جمله هویتی و جنسیتی، نه اموری بدیهی و مسلم، بلکه اموری ساختنی هستند که تنها به واسطه‌ی گفتمان امکان ساختن آن‌ها پدید می‌آید (سجادی، ۱۳۸۶).

۷- تکنولوژی: تاکید بر علم و تکنولوژی، همواره از شاخصه‌های اصلی مدرنیسم بوده است. اگر چه پست‌مدرن اهمیت تکنولوژی را نفی نمی‌کند و عصر تکنولوژی پیشرفته از خصیصه‌های بارز عصر پست‌مدرن محسوب می‌شود، ولی نگرش پست‌مدرن‌ها به تکنولوژی بسیار متفاوت از آن چیزی است که مدرنیسم باور دارد (قبادیان، ۱۳۸۹).

استدلالات مدرنیته در ابعاد سیاسی، اجتماعی، روان‌شناختی و دیگر ابعاد بر خودگردانی عاملیت انسانی تاکید داشت، مهمترین ویژگی افراد انسانی در نگرش مدرن وجود استقلال و اعمال منطقی است. در این دیدگاه تصور بر آن بود که انسان بر اساس دانش علمی و منطقی خود عمل می‌کند. پست‌مدرن این موقعیت ممتاز و مقدس افراد بشر را زیر سوال برد. پست‌مدرنیسم تحولات زیادی را در عرصه فرهنگ، فناوری، اقتصاد، هنر و دیگر حوزه‌ها به ارمغان آورد، در ادامه به برخی از این تحولات پرداخته می‌شود (فرهنگی، حسینقلی و خانلی، ۱۳۸۷).

پست‌مدرن و درمانگری

امروزه درمانگران به طور فزاینده‌ای معتقدند که کمک‌رسانی موثر به افراد مرتبط با فرهنگ است. بسیاری از راهکارهای درمانی در یک بافت فرهنگی کارا هستند، در حالی که در فرهنگ دیگر ممکن است موثر نباشند. آنها معتقدند که: - الگوهای زبان و ارتباط با ساختار قدرت در درون سیستم خانوادگی پیوند دارد. - آسیب‌شناسی در هویت فرد به تنهایی به وجود نمی‌آید، بلکه درون الگوهای تعاملی خانواده واقع شده است. - واقعیت هر فرد در درون فرهنگ خانواده اش تعریف می‌شود. - در هر کدام از این مفروضات وجود مرکزیت زبان، تحت تاثیر اندیشه پست‌مدرن است. درمانگران تحت نفوذ اندیشه پست‌مدرن اغلب از زبان برای تغییر احساسات استفاده می‌کنند، چراکه معتقدند حقیقت یک ساختار زبانی است. در روش درمانی پست‌مدرن همه چیز متفاوت است. آنها معتقدند، زندگی افراد به عنوان متنی میان احساساتی که افراد تعریف می‌کنند در نظر گرفته می‌شود (به نظر پست‌مدرنیسم‌ها هر زندگی داستانی است). پست‌مدرنیسم‌ها معتقدند که، فرض اینکه ساختاری که درمانگران از واقعیت می‌سازند درست‌تر است از آنچه که بیمار از واقعیت می‌سازد و روایت می‌کند، متکبرانه است. طبق این تفکر، دیدگاه درمانگر باید منطبق با فرهنگ بیمار باشد، بنابراین درمانگر می‌تواند ادعا کند، هیچ تعبیری برتر از تعبیر بیمار نیست. درمانگران پست‌مدرن تلاش نمی‌کنند تا آنچه را که بیمار روایت می‌کند با مقایسه کردن آن با هر روایت استاندارد و درستی اصلاح کنند. در عوض درمانگران پست‌مدرن سعی می‌کنند تا روایت‌های شخصی بیماران را با مربوط کردن و وصل کردن این روایت‌های شخصی به فرم‌های مرجع، متوقف کنند. آنها تغییر دادن معانی را دنبال می‌کنند و به موضوعات فرعی به حاشیه رانده

شده یا تفاسیر دیگر اشاره دارند. روان شناسی پست مدرن معتقد است که باید رده خود^{۱۲} حذف شود، هیچ فرد دیگری نمی تواند تعیین کند چه چیزی برای یک زن یا یک مرد ایمن است (فیدلبوس^{۱۳}، ۲۰۱۰).

رویکردهای مطروحه تحت تاثیر روانشناسی مدرن، تاکید فراوانی بر پرورش روش های منطقی و تجربی کشف حقایق عینی داشت و تصور می کرد، قوانین معتبر و تعمیم پذیر درباره ی رفتار آدمی از طریق تکرار پژوهش اثبات می شوند و مترادف با واقعیت قابل مشاهده از همان رفتار هستند. در دوره ی مدرن خانواده درمانگران الگوی خاصی را برای یک خانواده ی سالم در نظر می گرفتند و زمانی که یک خانواده برای درمان مراجعه می کرد، او را با الگوی مورد نظر مقایسه می کردند و مشکلاتی را تشخیص می دادند و به ارائه ی راه حل می پرداختند. اما تحولات اخیر در خانواده درمانی، شاهد طرد تفکر علمی و فشارهای پنهان دوره مدرنیسم است و به نظر می رسد، گفتگوهای سنتی انسان گرایانه در خانواده درمانی کنار گذاشته شده اند و به جای آن بر تکنیک های مشارکتی تاکید می شود. رویکردهای درمانی پست مدرن بر اساس فلسفه پست مدرن شکل گرفته اند. به لحاظ فلسفی، پسامدرنیسم منکر وجود جهانی عینی قابل فهم است و قبول ندارد که دانش بی طرف، فارغ از سوگیری، خنثی و مستقلى وجود داشته باشد که «حقیقت» را منعکس کند. بنابراین درمانگر پست مدرن، به فرض های یا پندارهایی علاقه مند است که اعضای خانواده در خصوص یک مشکل دارند. خانواده درمانگر پسامدرن هیچ الگوی خاصی از یک خانواده ی کامل را در سر نمی پروراند و عقیده دارد با وجود تغییرات زیاد جوامع و انواع و اقسام خانواده ها نمی توان گفت که کدامیک از دیگری بهتر است. به عبارتی هر یک از شیوه های خانواده در اثر شرایطی به وجود آمده اند و احتمالاً بهترین شق ممکن در این زمان هستند. همچنین این خود خانواده است که باید برای مسائلش راه حل پیدا کند، زیرا مسائلی که به نظر خانواده درمانگر می رسد، احتمالاً مناسب زندگی خودش است؛ نه خانواده ی جویای درمان. بنابراین خانواده درمانگر از موضع ندانستن به خانواده نزدیک می شود و تنها کاری که می کند این است که راه های گفتگو را که در خانواده مسدود شده باز نماید. خانواده درمانگر پسامدرن عقیده دارد، خانواده قبلاً آنقدر در مورد مشکل جاری در خانواده صحبت کرده، که به یک همزایی نامطلوب در خصوص مشکل دست یافته و به عبارتی به بن بست رسیده است و حال می کوشد تمرکز خانواده را از مشکل بر راه حل بیاورد و مسیر گفتگو ها را باز کند تا آنقدر در خصوص راه حل ها حرف بزنند که به آن اعتقاد پیدا کنند (جرجن^{۱۴}، ۲۰۰۱).

هویت، مدرن و پست مدرن

پست مدرنیسم اشاره به یک مکتب یا سبک ندارد. در پست مدرنیسم مفاهیمی همچون «خرد»، «حقیقت»، «سنت» و «اخلاق» که مسیر زندگی انسان ها را تعیین می کرد و به آنها معنا می بخشید، معانی خود را یکسره از دست داد و حقیقت بر پایه این مکتب، امری نسبی فرض شد. هویت در میان تمام این مفاهیم برای بشر، امری است حیاتی که در

¹². self

¹³. Fidelibus

¹⁴. Gergen

دگرگونی □ های گذارهای تاریخی، همسو با دیگر مفاهیم، دستخوش تغییر شده است. اگر دوره □ های تاریخی را به سه بخش پیش مدرن، مدرن و پسامدرن تقسیم بندی کنیم، هویت در هر کدام از این دوره □ ها شکلی خاص خود را داشته است. در دنیای پیش مدرن، هر فرد وارث هویت نیاکان خود بود و هویت امری موروثی تلقی می □ شد. اندیشه او در چارچوب معینی قرار داشت و راه و روش زندگی او از پیش تعیین شده بود. روابط میان افراد در جوامع پیش مدرن محدود به روابط میان قبیله ای بود و هر کس در اجتماع نقشی واحد را ایفا می □ کرد. انسان هویتی فردی و در یک کلام «خویشتنی» واحد داشت. در دنیای مدرن که با عصر روشنگری آغاز شده است، هویت برای نخستین بار با بحران روبه رو می □ شود. اجتماع و قوانینی که بر آن حاکم است، گسترش می □ یابد، نیازهای انسانی رو به فزونی می □ گذارد و انسان برای بر آوردن این نیازها، احتیاج به روابط اجتماعی بیشتری با دیگر افراد دارد و دیگر آن اجتماع کوچک قبیله ای هویت فرد را تعیین نمی □ کند. هر فرد در اجتماع مدرن نقش □ های متفاوتی را می □ پذیرد. از قبیل: پدر، پسر، خویشاوند، شهروند، مترجم، متفکر و هنرمند. به واسطه این روابط بود که فرد می □ تواند هویت خود را بازیابد. در همین دوران، اندیشمندان به این نتیجه رسیدند که مطالعه هویت فرد، بدون در نظر گرفتن روابط او در زمان و مکان مشخص، کاری بی فایده است. در این دوران انسان با این پرسش رو به رو شد که کیست یا چه کسی می □ تواند باشد. او تصور می □ کرد که هویتی کاذب دارد، اما در زیر تمام نقش □ هایی که می □ پذیرفت، خویشتنی واقعی داشت که حداقل در خلوت خود با آن روبه رو بود. دنیای پست مدرن، امروز بسیار پیچیده تر از دنیای مدرن است. انسان، امروزه با خواسته □ های زیادی رو به رو است که در گذشته برایش بیگانه بوده است. در پست مدرنیسم از همان روزی که پسا ساختارگرایی مضامین انسانی را پاره پاره و مرکز زدایی شده تلقی کرد، مفهوم متعارف هویت هم دستخوش دگرگونی □ های گوناگون شد. به عنوان مثال، پست مدرنیسم به تأثیر از «هربرت مید^{۱۵}» هویت را امری نسبی تعریف کرد. هربرت مید، با عنوان کردن پدیده نسبیّت، هرگونه تصور موقعیت و فضا و زمان مطلق را بر هم ریخت (احمدی، ۱۳۷۳).

بر اساس دیدگاه پسا مدرنیسم، هویت به وسیله گفتمان، باز نمایی و برساخته می شود، لذا ماهیتی نا استوار دارد و هواداران شالوده پست مدرن هر گونه ذات باوری را مردود می شمارند (زالوسکی^{۱۶}، ۲۰۰۰).

بنابراین هویت امری نسبی است و هر کس در فضا و زمان خاص هویتی متفاوت از خود نشان می □ دهد. در واقع هویت، نامی □ است که بر ارتباط □ ها و برخوردهای هر فرد با هر پدیده در زمان و مکان خاص گذاشته می □ شود. به عنوان نمونه پست مدرنیسم با پرداختن به گفتمان □ های جنسیت و هویت □ های بومی □ به بیان رابطه میان هویت و موقعیت پرداخته است. بر این اساس، چیزی با عنوان هویت فردی و اساسی زیر سؤال می □ رود. در دنیای تکه تکه امروز، در فرصت □ های کوتاه، آدمی □ باید نقش □ های بی شماری را بازی کند و همین امر داشتن هویتی یکپارچه را غیر ممکن می □ سازد. در دوران مدرن، انسان در میان روابط اجتماعی گسترده به دنبال هویتی یکپارچه می □ گشت، اما در دوران

¹⁵. Herbert Mead

¹⁶. Zalewski

پست مدرن امروز، انسان به دنبال همان هویت تکه تکه است. دیگر هویت امری موروثی نیست، بلکه اکتسابی و حاصل معاشرت و زندگی کردن با دیگران است و تمام نگاه‌ها معطوف به روندی است که در جریان آن هویت ساخته و پرداخته می‌شود. بر اساس همین اندیشه‌ها امروز دو نظریه و نگرش در باره هویت وجود دارد: یکی «هویت سنتی» که برخی عوامل مانند طبقه، نژاد، مذهب و جنسیت را در پدید آوردن یک هویت مشخص و منسجم سهیم می‌داند و دیگری «هویت ساختگی» که بر ساختار هویت نظر دارد و بر آن است که هر هویت در فرآیندی مشخص و معین شکل می‌گیرد و هنگام مطالعه آن هم باید عوامل روان شناختی و هم عوامل جامعه شناختی را در نظر داشت. در فلسفه پست مدرن به جای تاکید بر هویت منسجم فرد، بر دگرگونی و بی ثباتی در هویت فرد و جامعه تاکید می‌شود. از آنجا که انسان و اندیشه لازم و ملزوم یکدیگرند و تنها از راه اندیشیدن است که انسان می‌تواند از سایر موجودات متمایز شود، هنگامی که یکی از این دو، بشر یا اندیشه‌ی بشری دستخوش تغییر و تحول و بی ثباتی باشد، طبعاً دیگری نیز در معرض تغییر و تبدیل خواهد بود. این برداشتی است که پست مدرنیسم از هویت تحول پذیر فرد و جامعه ارائه می‌دهد. بدین صورت، پست مدرنیسم به انکار تمامی مفاهیم اصولی و متعالی مربوط به سرشت انسانی می‌پردازد و انسان را به بی هویتی و پوچی سوق می‌دهد. اگر انسان بی هویت، جامعه‌ی بی هویت و جامعه‌ی بی هویت، انسان بی هویت می‌سازد پس تحول مثبت اجتماعی از کجا آغاز می‌شود در حالی که تاریخ شاهد است که حتی یک انسان با هویت جامعه‌ای را با هویت می‌سازد (احمدی، ۱۳۷۵).

فمینیسم و پست فمینیسم^{۱۷}

پست مدرنیسم به طور اساسی، مفاهیمی چون منشأ، ماهیت و سرشت را زیر سؤال می‌برد و در نتیجه، زمینه را برای ورودی جدید به مبحث فمینیسم فراهم می‌کند. فمینیست‌های پسا مدرن این اندیشه را مورد تردید قرار می‌دهند که یک سوژه ذاتی وجود دارد که باید کشف شود و نیز با استناد به آن بتوان سیاست هویتی را پی گیری کرد (زالوسکی، ۲۰۰۰).

فمینیسم در سیر تحول خود بویژه در دو بیست سال اخیر دوره‌های متفاوتی را طی و متناسب با دگرگونی شرایط تاریخی، فرهنگی و سیاسی، رویکردهای متفاوتی را انتخاب کرده است (مشیرزاده، ۱۳۸۵).

فمینیسم بخصوص در نیمه دوم قرن بیستم، متأثر از بنیاد‌های فکری مدرنیسم و با هدف هویت بخشی به زنان در مقابل نظام مرد سالاری، به تولید دانش‌هایی بخش پرداخت. هر یک از گرایش‌های فمینیسم مدرن (لیبرال، سوسیالیست و رادیکال) دارای معرفت‌شناسی، سیاست و اهداف منحصر به فرد خود بودند. این جنبش اجتماعی سپس تحت تاثیر مبنای معرفت‌شناسی پسا مدرنیسم و با تاثیر پذیری از مکتب پسا ساختارگرایی فرانسوی، افول سوژه روشن‌گری را اعلام کرد. جنبش جدید با حفظ درون مایه خود در مورد دفاع از حقوق زنان تحت تاثیر تفکر پست مدرنیسم از حیث بینش معرفتی و روش سیاسی تغییر جهت یافت. به این ترتیب فمینیسم پست مدرن با نقد اصالت ذات و شکستن شالوده‌های معرفت شناختی و تردید در ساختار‌های اجتماعی، جایگاه‌های شاخص جامعه غربی از جمله برتری جنس مذکر، نژاد سفید و... را به چالش کشید (زالوسکی، ۲۰۰۰).

17. postfeminism

رویکرد فمینیستی با طرح مسئله زنان، پدر سالاری و عدالت جنسی دیدگاه □ های جدید را برای فهم پیچیدگی □ های جوامع بشری و معرفت شناختی و اجتماع مرد سالارانه ایجاد کرد. اما از سوی دیگر موجب گشت تا مفاهیم دوگانه جدیدی آفریده شوند. دانش پدر سالار با دوگانه گرایی معرفتی خود به تولید سوژه مردانه و تابعیت محض زنانه می پردازد و دانش فمینیستی نیز بدون برقراری رابطه گفت و گویی با مردان، آن □ ها را همچون یک رده و مقوله طبیعی بر می سازد و از آنها به عنوان ذاتی ستمگر سخن می گوید. در حقیقت اهداف سیاسی فمینیسم مدرن معطوف به رهایی بخشی عام و کلیت انسانی نیست و هر چند هدف رهایی زنان را مطرح می کند اما به علت نادیده گرفتن مقوله کلیت انسانی (نادیده گرفتن مردان) عملاً قادر به وصول آن نیست. از سویی دیگر فمینیسم پسامدرن نیز به نقد مبانی فمینیسم مدرن می پردازد، اما با دفاع از تکثر هستی شناختی نه تنها نمی تواند بر محدودیت □ های معرفت شناختی فمینیسم مدرن غلبه کند، بلکه کلیت انسانی را به گونه ای التیام ناپذیر متکثر می سازد. نویسندگان مختلف دو روایت متعارض از اندیشه □ های پسا فمینیستی ارائه داده اند: پسا فمینیسم در فرهنگ عامه^{۱۸} و نظرات دانشگاهی فمینیسم^{۱۹}.

پسا فمینیسم در فرهنگ عامه

این روایت از پسا فمینیسم، فمینیسم را یک بر چسب کهنه واز مد افتاده می داند و جنبش آزادی زنان را منبع بسیاری از مشکلات رایج در میان زنان در پایان دهه ی ۱۹۸۰ می داند و اعتراضی است به مبدل ساختن زن به یک سوژه ی یگانه که زنان را وادار می کند تا تنها چیزی را دنبال کنند که به عنوان پیروزی تعبیر می شود. پسا فمینیسم در این تعریف، در ادبیات رسانه ای به عنوان جنبشی ارائه می شود که زنانگی را در معنای سنتی آن تعریف می کند. برای مثال برایت وایت^{۲۰} به شکل افراطی بر هویت مستقل زن و مرد تاکید دارد و زن را موجودی جذاب در حوزه ی مادری، ازدواج و بچه دار شدن می داند (گلاسبرگ^{۲۱}، ۲۰۰۶).

پسا فمینیسم دانشگاهی

در مطالعات دانشگاهی پسا فمینیسم نه به عنوان واکنش واپس زنی که مبارزات زنان برای نیاز □ ها و حقوق اساسی خود را انکار می کند، بلکه به شیوه مثبت تر به کار می رود. برای برخی، پسا فمینیسم به معنای اصلاح محدودیت □ های تحلیل فمینیستی از زندگی زنان و شاخص کردن جنبه □ هایی از اندیشه □ های فمینیستی است که باید برای موثر بودن در عصر پسامدرن دگرگون گردد و دستاورد □ های فمینیستی را به گونه ای دگرگون سازد، تا با مفهوم کلیت معرفتی و انسانی پیوند زند (الیس^{۲۲}، ۲۰۰۰).

فمینیسم پست مدرن از متأخرترین گرایش های فمینیسم است که تحت تأثیر آموزه های پست مدرن شکل گرفته است. جریان مذکور با تأکید بر اصل زنان و مردان، تردید در تفاوت انسان ها و به ویژه تفاوت های میان زنان و روایت های کلان و مفروضات پیشینی مربوط به حقیقت و نفی مبانی معرفت شناختی و متافیزیکی هویت مدرنیستی، بر این باور

¹⁸. Popular theories of postfeminism

¹⁹. Academic theories of postfeminism

²⁰. Briath wait

²¹. Glasburgh

²². Alice

است که نمی‌توان زن را با قالب مشخصی تعریف نمود و یک ساختار فرهنگی - اجتماعی ثابت برای وی در نظر گرفت. رویکرد فوق از سوی جریان‌های فمینیستی رادیکال و لیبرال مورد نقد قرار گرفته است (سجادی، ۱۳۸۶).

فمینیسم پسا مدرنیسم، فمینیسم مدرن را به ارائه ی یک منولوگ وحدت گرایانه و متعارض با سیاست □ های رهایی بخش فمینیستی متهم می کند. فقدان کلیت معرفت شناختی در اندیشه □ های فمینیستی مدرن و پسا مدرن باعث شد تا معنای انسان و جنسیت از سوی گروهی دیگر از فمینیسم □ های متأثر از جریان پسا مدرن که پسا فمینیسم نامیده می شود، مورد باز اندیشی قرار گیرد. پسا فمینیسم با توجه به آموزه ی پسا مدرن (تفاوت)، به مقوله ی جنسیت می اندیشد، اما تلاش دارد تا آنرا به گونه ای مثبت اندیشانه تر به کار گیرد. در این رویکرد، به باز گرداندن پایگاه جنسیتی به انسان و در عین حال، تعریف انسان به عنوان واقعیتی دارای جنسیت هم مردانه و هم زنانه توجه می شود. پسا فمینیسم در برابر نگاه وحدت گرایانه ی جنسیتی فمینیسم مدرن به مثابه نوعی خوانش مبتنی بر خشونت زنانه و نگرش جنسیتی چندپاره ی فمینیسم پسا مدرن، بر دوپاره بودن واقعیت جنسیتی اصرار می ورزد (گامبل^{۲۳}، ۲۰۰۲).

پسا فمینیسم برتری جنسیتی را نفی می کند و صحبت درباره ی مردان را در کنار زنان به رسمیت می شناسد و معتقد است که مطالعه شیوه ی اندیشه، عمل و درک زنان، به تنهایی هدف رهایی بخشی انسان را تامین نمی کند. پسا فمینیسم از سوژه ی دوپاره و متشکل از زن و مرد در کنار هم سخن می گوید که حیات آزاد و معنای هویت جنسیتی شان در گرو تولید دانش رهایی بخش فمینیستی است. از این رو، فمینیسم نباید به تولید دانش زنانه یا مردانه پردازد، بلکه باید مولد دانش جنسیتی باشد تا از یک سو با مقوله کلیت انسانی همساز باشد و از سوی دیگر، همگام با جنبش □ های اجتماعی جدید در راستای آزادی و رهایی بخشی نوع انسان حرکت کند (گلاسبرگ، ۲۰۰۶).

پست مدرنیست ها سعی می کنند فمینیسم یا حرکت های فمینیستی را به سمتی سوق دهند که به جای تأکید محض بر مسأله برابری جنسی یا توزیع عادلانه شأن و منزلت زنان و مردان و برخورد با تبعیض های موجود بین زن و مرد، به جنبه های اجتماعی مسایل زنان و مردان (مقوله جنسیت و هویت جنسی) توجه بیشتری صورت گیرد؛ چرا که در میان فمینیست هایی که به برابری جنسیتی تأکید دارند، دو گرایش عمده وجود دارد که هر کدام از آن ها به نحوی به مقوله برابری جنسیتی تأکید خاص دارند. یکی از این جریان‌های فمینیستی، فمینیسم لیبرال است و دیگری فمینیسم رادیکال. فمینیست های رادیکال بر این باورند که زنان باید در قدرت مطلق (قدرت نابرابر و برتر نسبت به مردان) قرار گیرند و فمینیست های لیبرال نیز معتقدند که دولت باید برابری جنسیتی بین مردان و زنان را تضمین نماید؛ اما پست مدرنیست ها و به تبع آن فمینیست های پست مدرن بر این عقیده اند که جامعه ی امروز، تعریف جنس را تغییر داده است؛ چرا که به زعم آنان مسیری را که یک کلمه یا لغت طی می کند تا مورد استفاده و استعمال افراد آن جامعه قرار گیرد، مسیری است که طی آن، معنای آن لغت یا کلمه عوض می شود؛ به نحوی که دیگر آن لغت یا کلمه معنی واقعی خود را ممکن است دارا نباشد. به عبارت دیگر، یک متن یا یک کلمه دیگر همیشه معنی واقعی خود را به همراه ندارد. چنان که تعریفی که جامعه ی امروز از جنس و جنسیت

23. Gamble

ارایه می‌کند، تنها بخشی یا قسمتی از معنی واقعی آن را لحاظ می‌کند. کلماتی چون پرورش دادن و مراقبت کردن متأسفانه به نحوی معنی و تفسیر می‌شوند که تنها نیمی از جمعیت جهان (یعنی زنان) را دربرمی‌گیرند؛ در حالی که این کلمات ذاتاً چنین معنایی را ندارند؛ معنایی که در انحصار جنس خاص (مرد یا زن) باشد؛ بلکه این واژگان به نحوی هستند که سوگیری جنسیتی از آن‌ها استنباط نمی‌شود؛ چنان‌که معنی واقعی کلمه‌ای هم چون جنس را می‌توان به نحوی ارایه کرد که هم مرد و هم زن را شامل شود. بدینسان، فمینیسم تحت تأثیر پست‌مدرنیسم، نباید فقط به مسأله برابری جنسیتی توجه کند؛ بلکه باید به تصویر بزرگتر از این مسأله بپردازد. این تصویر بزرگ نیز، همان «هماهنگی اجتماعی» است که باید منطبق با آن به تبیین و تعریف مقولات مختلف از جمله هویت، جنسیت و... پرداخت؛ چرا که هماهنگی اجتماعی، هیچ‌کس را محدود نمی‌کند؛ بلکه همه چیز و همه کس را شامل می‌شود. هماهنگی اجتماعی به این معنی است که همه زنان، نژادها و جنسیت‌ها، حق برابری دارند؛ همان حقی را که مردان سفیدپوست دارند. با تحقق هماهنگی اجتماعی، جنسیت‌ها حقوق یکسانی را به دست خواهند آورد. از منظر پست‌مدرنیست‌ها، فمینیست‌های غیر پست‌مدرن، از آن رو که خود را پیشاپیش درگیر مقوله‌ای به نام درست و نادرست یا حق و باطل کرده‌اند، دیگر قادر به دیدن «تصویر بزرگ‌تر» که همان هماهنگی اجتماعی است، نیستند (سجادی، ۱۳۸۶).

پس فمینیسم □ها بر تفاوت زنان و مردان، تأکید می‌کنند و بنابر این مفهوم برابری به معنای تفاوت زدایی بین زنان و مردان را کنار می‌گذارند و به عبارت دیگر «برابری و تفاوت» را دو سویه‌ی عدالت می‌دانند. زنان و مردان که باید از حقوق برابر انسانی بر خوردار باشند، در عین حال از حیث گرایش □های خود با همدیگر تفاوت دارند. به نظر اینان برابری واقعی باید هم زنان و هم مردان را در بر گیرد و در این حال این برابری انسانی با تفاوت □های جنسیتی تعارضی ندارد. پس فمینیسم برای فاصله گرفتن از ذات‌گرایی زنانه و مردانه به عنوان دو جوهر متفاوت از یکدیگر، به جای دو واژه‌ی زنان و مردان، از دو اصطلاح «زنانگی» و «مردانگی» استفاده می‌کند. بدینسان پس فمینیسم طرح جدید زنانگی – مردانگی در مقابل دوگانگی سنتی زنان – مردان را بیان می‌کند. زنانگی و مردانگی نه دو ذات متفاوت، بلکه دو ساخته‌ی فرهنگی و زبانی هستند که در فرایند جامعه‌پذیری به زنان و مردان منتقل می‌شوند. این دوسازه فرهنگی با یکدیگر تفاوت دارند و در عین حال همدیگر را تکمیل می‌کنند. زنان و مردان که از ویژگی □های زیست‌شناختی متفاوتی برخوردارند در فرایند □های جامعه‌پذیری با مخلوطی از ویژگی □های زنانه و مردانه پرورش می‌یابند و البته فرهنگ □های بشری تمایل دارند که توزیع ویژگی □ها را با توزیع جسم □های متفاوت تقارن بخشند، اما همیشه زنان نیز دارای برخی ویژگی □های مردانه و مردان نیز دارای برخی از ویژگی □های زنانه هستند. چیزی که سرکوب می‌کند لزوماً مردان نیستند، بلکه مردانگی است که گاهی نیز از جسم مونث، یعنی زنان، برمی‌خیزد و چیزی که سرکوب می‌شود، لزوماً زنان نیستند، بلکه زنانگی است. به همین دلیل است که امکان اعتلاف بین زنان و مردان برای نجات زنانگی وجود دارد، اما هدف این اعتلاف نه سرکوب مردانگی بلکه جلوگیری از تک‌صدایی آن است. ویژگی □های مردانه عبارتند از: عدم وابستگی، استقلال، خرد، اراده، سلسله‌مراتب، تسلط، فرهنگ، تعالی، زهد، جنگ و مرگ و ویژگی □های فرهنگی زنانه عبارتند از: وابستگی متقابل، اجتماع، ارتباط،

اشتراک گذاری، عاطفه، اعتماد، فقدان سلسله مراتب، طبیعت، درونمان، لذت، صلح و زندگی (مشیرزاده، ۱۳۸۳).

پسافمینیسم می‌کوشد تا ساختار دو گانه سلسله مراتبی فمینیسم مدرن را که به ساخته شدن یک گروه فروتر می‌انجامد کنار بگذارد. در زبان دوگانه فمینیستی، هر نوع همکاری با طرف دیگر ویرانگر جلوه می‌کند. این ساختار ارزشی باعث اولویت زن گرایی در مقابل مردگرایی می‌شود که حاصل آن از ارزش انداختن فمینیسم به مثابه ی دانش‌رهایی بخش برای سوژه‌های متکثر یا دوگانه‌ی انسانی است. پسافمینیسم به عنوان یک گرایش پسامدرن مثبت اندیش و نیز به عنوان یک جنبش اجتماعی جدید می‌کوشد به سوی برداشتی نظام یافته تر و انسانی تر گام بردارد. کردار فمینیستی بر پایه ی بنیاد‌های معرفت‌شناسی مدرن، آن را دچار تناقض می‌سازد به گونه ای که موجب سلطه جنسیتی می‌گردد. سلطه ای که خود دائماً درصدد نقد آن بر می‌آید. پسافمینیسم معتقد است که بخشی از وجود انسان بر حسب معیار جنسیت سنجیده می‌شود و انکار آن عملاً صورت مسئله را حذف می‌کند و مفهوم‌رهایی بخشی و مقوله کلیت انسانی را در معرض تردید قرار می‌دهد (گامبل، ۲۰۰۲).

بحث و نتیجه گیری

شروع جنگ جهانی دوم که از پیشرفته‌ترین کشور‌های آن زمان از لحاظ علم و فلسفه و اقتصاد آغاز شده بود، این یقین را که انسان تنها در سایه مدرنیسم، تکنولوژی و روشنگری به سعادت دست نخواهد یافت، به ارمغان آورد. بدین ترتیب عدم توانایی نجات بخش بودن مدرنیسم و روشنگری زمینه را برای ظهور اندیشه فرا مدرنیسم یا پست مدرنیسم فراهم ساخت.

پست مدرنیسم وقایع را به چالش کشید و به موجب آن واقعیت‌ها حالتی ساختگی و ذهنی پیدا کرده است، تفکرات نسبت به ماهیت انسان فرق نموده و برداشت عینی و منطقی از انسان به انسانی ذهنی تبدیل گردیده است. پست مدرنیسم به دلیل انکار هر گونه اصول و مفروضه‌های بنیادی در اخلاقیات، ایدئولوژی، معنویت، هویت، عدالت و... بشریت را دچار سردرگمی و گمگشتگی حاصل از کثرت گرایی نموده است. ظهور اندیشه پست مدرنیسم موجب تاکید هرچه بیشتر بر فردگرایی، خودآینی و استقلال و تکثر در گزینش و انتخاب گردید. این ارزش‌ها باعث پدید آمدن این باور گشتند که در دنیای امروز افراد باید جدای از ارزش‌ها و شیوه‌های رفتار پیشین، خود اقدام به تعریف خویش کنند، که این امر منجر به ایجاد احساس سنگینی بار انتخاب و گزینش گردیده است. از آنجایی که در پست مدرنیسم مفاهیمی همچون «خرد»، «حقیقت»، «سنت» و «اخلاق» که مسیر زندگی انسان‌ها را تعیین می‌کرد و به آنها معنا می‌بخشید، معانی خود را یکسره از دست داد، حقیقت نیز بر پایه این مکتب، امری نسبی فرض شد. بدین ترتیب هویت انسانی نیز تابع این اصل نسبی قرار گرفت و چه سخت و گنج‌کننده است برای بشر پست مدرن که هویت خود را در هر لحظه و هر مکان و بسته به شرایط نسبی خود در یابد. در این راستا ماهیت اندیشه‌های انسان در مورد فمینیسم، هویت، درمانگری و... دگرگون گشته است. نظام مدرن مبتنی بر اندیشه‌های دو به دو مانند فرهنگ-طبیعت، عقل-عاطفه و مردان-زنان است. در چنین اندیشه ای مردان بدلیل انجام فعالیت‌های فرهنگی و عقلانی شایستگی

حضور در مجامع عمومی را دارند و دارای پایگاهی بالاتر نسبت به زنان می باشند. در حالیکه در گفتمان مدرنیسم پایگاه برتر متعلق به مردان است، سیاست فمینیسم به دنبال بر هم زدن این معادله است و تلاش دارد با انکار خصوصیت سنتی زنانه و اتخاذ سیاست زن محوری، این بار قطب بندی پایگاه اجتماعی - سیاسی را به نفع زنان تغییر دهد، اما فمینیسم به دلیل تعارضاتی که در دانش و اهداف آن وجود دارد نمی تواند سعادت و سلامت کلی انسانی را تامین کند. فمینیسم مدرن ایجاد کننده اندیشه گسترش سلطه جنسیتی است، این همان سلطه ای است که خود آن را نقد می کند. پس فمینیسم به عنوان یک گرایش پست مدرنیسمی مثبت اندیش و به عنوان یک جنبش اجتماعی جدید می کوشد به سوی برداشتی انسانی تر و منطقی تر از انسان گام بردارد. در فمینیسم پست مدرن تاکید بر تفاوت □ هاست. در این بینش زن تنها یک سوژه ی سیاسی نیست، بلکه موجودی با جنبه □ های مختلف اجتماعی، سیاسی و شخصیتی است که در کنار طرف دیگر هویت جنسیتی یعنی مردانگی قرار دارد. بدین ترتیب فمینیسم پست مدرن به جای تولید یک دانش تقابلی و تک محوری زنانه، شرایط را برای درک کلیت انسانی و تولید دانشی رهایی بخش که زمینه ی هم اندیشی و همکاری همگانی را دارد فراهم می سازد.

به کار گیری اندیشه پست مدرن در رویکرد درمانگری، این اندیشه را که این تنها در مانگر است که به دنبال کشف مشکل، راه و تکنیک درمان را ارائه می دهد، مردود می شمارد و این بینش را به درمانجو انتقال می دهد، که خود با اندیشیدن و گفتمان در خصوص مشکلات روبه رو توان دستیابی به راه حل را که خاص او و مشکلاتش است را دارد، همچنین در میابد که «حقیقت» از پیش تعیین شده ای و یا یک الگوی درمانی خاص که از پیش برای درمان او تعیین شده باشد وجود ندارد و بدین ترتیب درمانگر با تمرکز بر فرض □ ها و گفتمان افراد نقش فعال تر و محوری تری را در راه درمان به درمانجو واگذار می کند و پیوسته به منحصر به فرد بودن هر فرد و مراجع و مشکلاتشان و راه حل □ های منحصر به فرد آنها توجه دارد.

به طور کلی، با اندیشیدن پیرامون بینش □ های مدرن و پست مدرن، در می یابیم که تنها راه نجات و رهایی انسان از بحران □ ها و پیچیدگی □ های دنیای ماشینی امروز، پناه بردن به معنویت و دین است. دین راه روشنی است که به منظور اجرای معنویت و کمال گرایی در زندگی بشر توسط پیامبران برای انسان از طرف پروردگار به ودیعه نهاده شده تا انسان دچار بی هویتی، سردرگمی و پوچی نگردد و همواره راه سعادت، آرامش و تعالی را با پناه جستن به معنویت در یابد.

منابع

- احمدی، بابک. (1373) مدرنیته و اندیشه انتقادی، تهران نشر مرکز.
- احمدی، بابک. (1375) ساختارشکنی و تاویل متن -شالوده شکنی و هرمنوتیک، تهران، نشر مرکز، ص 556
- آغاچری، □ هاشم. (1380) دیالوگ سنت و مدرنیته، مجله آبان، سال اول، شماره 1، صفحه 6.
- سجادی، سید مهدی. (1386) فمینیسم پست مدرن، انتشارات اندیشه.
- فرهنگی، علی اکبر، حسینقلی پور، طهمورث، خانلری، امیر. (1387) پست مدرنیسم و بازاریابی مصرف کننده، نشریه مدیریت بازرگانی، شماره 1، 104-87
- قبادیان، وحید. (1389) مبانی و مفاهیم در معماری معاصر غرب، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی، چاپ چهاردهم.
- کرباسیان، قاسم. (1389) پستمدرنیسم، مدرنیسم غرب، اصول پست مدرنیسم، سایت رسمی پژوهشکده باقرالعلوم.
- نوذری، حسینعلی. (1380) وضعیت پست مدرن - گزارشی در باره دانش، تهران، نشر گام نو، ص 54
- مشیرزاده، حمیرا. (1383) مقدمه ای بر مطالعات زنان، تهران: دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی، صفحه 59-57
- مشیرزاده، حمیرا. (1385) از جنبش تانظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم، تهران: شیرازه. صفحه 413-399
- Alice, L. (2000) Backlash, in: L. code, Encyclopedia of feminist Theories, (New York: Routledge) P: 37-38
- Fidelibus, J. (2010), Postmodernism and you. WWW. The cross roads project
- Gamble, S. (2002) Feminism and postfeminism in: Evans, Marry (ed), Feminism: Critical Concepts in Literary and Cultural Studies. New York: Routledge.
- Gergen, K. J. (2001). Psychological science in a postmodern world. American Psychologist, 56, 803-813.
- Glasburgh, M. (2006) The New Face of Postfeminist Fiction, Master Paper for M.S Degree of Library Science.
- Ihab, H. (1985) The culture of postmodernism: Theory, Culture and Society, Vol. 2 No. 3. pp 119-137
- Zalewski, M. (2000) Feminism after Post-Modernism: Theorizing Through Practice, London and New York: Routledge.

The Study Of Postmodernism And Its Consequences On The Intellectual Foundations

* F. Naderi

Abstract

Postmodernism as a great intellectual movement affected the arts, politics, economics, science, culture, identity, therapeutics and... The present article with help of the documentary and analytical methods intended to analyze the epistemological and sociological dimensions of Postmodernism and introduce its fundamental principles and finally reviewed the various influences of postmodernism on psychology as an interdisciplinary science. Postmodernism is essentially the logic of negation and rejection of the intellectual foundations of any eternal and universal values, emphasize the relative orientation in all affairs. Identity in this regard as the most important aspects of human personality was affected by the change of semantic relativism of postmodernism and other areas of human thought such as women and men in social status, personal identity and social and therapeutic approach.

Keywords: Post modernism, identity and therapeutic approach

* Assistant Professor of Psychology, Department Of Psychology. Science and Research Branch , Islamic Azad University ,Ahwaz, Iran(corresponding author, email: f.naderi@srbiau.ac.ir)